اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

یک نکته‌ای در راه که می‌آمدم به نظرم رسید گفتم این را عرض کنم خدمت رفقا، البته اطلاع بر آن خوب است و آن تأثیرپذیری انسان از شرایط و اجواء و جریانات مختلفی است که در دور و بر انسان است و انسان را ممکن است تحت تأثیر قرار بدهد و خواهی نخواهی آن روش و آن سیره برگردد و به مسائل دیگر تغییر جهت بدهد. یکی از مسائلی که خب سابق بر این مسأله بود کیفیت زندگی و ترتیب وسائل منزل و مسائل خانوادگی بود. خب نظر بزرگان بر این بوده که انسان باید روی زمین بنشیند و نشستن روی زمین این یک خصوصیاتی دارد و این خصوصیات هم خصوصیات اعتباری و یا تخیلی نیست، توهمّی نیست، واقعیت است.

الآن که ما در اینجا نشستیم روی زمین و شما نشستید هم من یک قسم صحبت می‌کنم و هم شما به یک نحو این مطالب را متوجّه می‌شوید و

می‌فهمید و اصغاء می‌کنید، ادراک و تجزیه و تحلیل می‌کنید اگر همین ما به جای روی زمین، روی صندلی می‌نشستیم، هم صحبت من تغییر می‌کرد و هم کیفیت ادراک شما تغییر می‌کرد! شاید این مسأله یک مقداری اغراق باشد برای افراد چون شاید تجربه نکرده باشند ولی این واقعیت وجود دارد. بی‌جهت نیست که پیغمبر می‌فرماید «أنا عبدٌ مثلُ العبید أجلِسُ جِلسَة العبید.» خب چرا پیغمبر روی صندلی نمی‌نشست؟

مگر پیغمبر آرتروز نمی‌گرفت مثل بقیه؟ یا اینکه نه آن زمان آرتروز نبوده! آخر امروزه بهانه درمی‌آورند، ما آرتروز می‌گیریم، گاهی اوقات سؤال از من می‌کنند می‌گوییم خوب اگر آرتروز گرفتید، خیلی خب روی صندلی بنشینید واقعاً هم همین طور است، کسی که آرتروز و ناراحتی دارد باید روی صندلی بنشیند، ولی می‌گویند برای پیشگیری از آرتروز هزار جور درمان هست، فقط مبل که نیست، اما برای پیشگیری بعد از سی سال دیگر که اگر بخواهیم آرتروز بگیریم ...! چهل سال عمر می‌خواهد بکند آن وقت هشتاد سال بعد که

می‌خواهیم آرتروز بگیریم از الان روی مبل بنشینیم!! خب تو از شکم مادرت با یک مبل درمی‌آمدی که دیگر از آن اوّل نیازی به روی زمین نشستن و اینها نباشد. خب اینها چیزهایی است که کم‌کم نفس می‌آید و وسوسه می‌کند و به آن سمت حرکت می‌دهد.

مرحوم آقا به یکی از افرادی که در مشهد بودند توسّط من پیغام دادند که آقا شما مبل های منزلتان را رد کنید و ایشان در منزلش دیگر مبل نداشت و منتقل کرده بود به جای دیگر در حالی که خب ایشان منزل خیلی‌ها می‌رفتند از دوستانشان، آشنایانشان آنها مبل داشتند به هیچ کدام نگفتند شما مبلتان را بردارید و حتّی به بعضی می‌گفتند شما بگذارید؛ بنده در جریان هستم گفتند شما منزلتان فرق می‌کند شما مبل بگذارید. مبانی این اولیاء و عرفا مثل چوب خشک نیست که در هر جا فقط یک سمت داشته باشد، اینها بر حسب شرایط قابل انعطاف است و خودشان به بنده می‌فرمودند، یک وقتی که آمدند منزل ما و دیدند میز است و من پشت

میز دارم می‌نویسم ـ در همان مشهد ـ البته بنده دو ماه قبل از آن مبتلا به دیسک شده بودم، تا قبل از آن موقع تمام نوشتنی‌های من روی زمین بود ـ از این میزهای تحریر که الآن هم داریم و یک قدری شیب دارد ـ ولی بعد مبتلا به دیسک شدیم و خیلی مرض سختی هم بود، دو هفته من نمی‌توانستم حرکت کنم بعد احساس می‌کردم که خب اگر بخواهم روی زمین به این مدّت بنشینم به همین مسأله دوباره مبتلا می‌شوم و ادامه پیدا می‌کند لذا رفتم یک میز و یک صندلی گرفتیم، البته به مرحوم آقا عرض کردم ولی ایشان می‌بایست تذکر خودشان را بدهند، فرمودند که این نوشتن‌ها برکت ندارد، برکت در نشستن روی زمین است، خب این یعنی چه؟ روی میز و اینها برکت ندارد یعنی چه؟

این همین است که من می‌گویم، کسی که روی میز می‌نشیند برای نوشتن یک سیلندرش خلاصه از کار می‌افتد، ماشین چند سیلندر است؟ ماشین چهار سیلندر داریم، هشت سیلندر، شش سیلندر و این ماشین‌های تریلی دوازده سیلندر، وقتی یک سیلندر از کار بیافتد، دو سیلندر از کار بیفتد،

موتور آن کشش را ندارد که بار را بکشد و می‌زند بقیه سیلندرها را هم خراب می‌کند فشار می‌آید به آن، آن کیفیت ربط خاصّ که با آن ربط نزول اسم علیم در ذهن انسان تحقّق پیدا می‌کند آن ربط دست خوش تغییر و تبدیل قرار می‌گیرد، آن ربط مخصوص، آن ربطی که نکات را به ذهن می‌رساند، آن ربطی که ریزه‌کاری‌هایی را که انسان تصوّرش را نمی‌کرده یک‌دفعه می‌بیند در ذهن می‌آید، آن ظرافت‌ها و نقطه‌های کلیدی، آن مختلّ می‌شود و خود من الآن حتّی‌الإمکان سعی می‌کنم روی زمین بنویسم مگر وقتی که احساس کنم که احتمال آن هست، چون در همین تابستان امسال من دوباره مبتلا به دیسک شدم، البتّه نه به آن شدّت ولی سه روز نتوانستم ... اتفّاقاً در سفر هم بودیم و دیدم که همان قضّیه است، خب به خاطر بی‌احتیاطی خودم بود، می‌خواستم ساکم را بردارم خم شدم و خیلی شدید برداشتم، تصوّر می‌کردم که همان جوانی‌هایمان هستیم، نه بابا!

در جوانی به خویش می‌گفتم شیر شیر است

اگرچه پیر بود

چون به پیری رسیدم و دیدم پیر پیر است اگر چه شیر بود

گاهی اوقات آدم فراموش می‌کند که پیر شده (حالا البتّه بنده پیر نشده‌ام و خدا نکند، اینها محاسن همه سیاه است شما خیال می‌کنید سفید است (مزاح)، شما سفید می‌بینید یا خودمان را گول می‌زنیم) بله علی کلّ حال قافله‌ای است که همه سوار آن هستند و می‌روند دیگر، بخواهیم نخواهیم ما را می‌برند، بله انسان در این سنین که می‌رسد مسائلی را باور می‌کند، می‌بیند همان جریاناتی که برای دیگران هست برای او هم هست. حالا در پرونده او چه نوشته اند معلوم نیست، تا یکی یکی صفحات آن رو شود و کسی از این قضّیه مستثنی نیست، و همین که احساس می‌کنم که دوباره مبتلا می شوم دوباره می‌روم روی میز و این قضّیه مسأله‌ای است، خیلی مسأله جالب توجّه ای است که دستوری را که بزرگان می‌دهند نسبت به افراد بر اساس یک حالت عادی متعارف مبتلا به النّاس نیست بلکه بر اساس مصلحت خود آنها است،

مصلحت شخصیه خود آنها است.

یک سال ما در لبنان بودیم، گاهی اوقات که می‌رفتیم در بعضی از جاها دعوت می‌کردند و غذا در جایی بود هر که ظرف غذایش را دست می‌گرفت و می‌رفت در آن جا و هر چه غذا می خواست برمی‌داشت و سر یک صندلی می‌نشست! گفتم که خب این چه قسم غذا خوردن است؟ و این چه لطفی دارد؟ چه فایده‌ای دارد که من این جا نشسه ام و طرف برود غذایش را بردارد و بعد هم برود یک گوشه بنشیند و بخورد و بعد هم برود! این چه دعوتی شد؟ نمی‌آمد بهتر بود! گفتم بروید سفره بگذارید روی زمین همه بنشینیم، سنّت رسول خدا است که همه روی زمین بنشینند و خلاصه یک جمع، جمع واحده باشد، برکت در آنجا است، خیر و برکت در آنجا است و این قسم غذاخوردن به عنوان این که سلف سرویس که هر کسی بلند شود برای خودش و اینها صحیح نیست یا این که بعضی‌ها می‌ایستند!.

در عروسی رفته بودیم با مرحوم پدرمان، البتّه

از بستگان هم بود بعد گفتند که آقا آن جا یک میزی بود خیلی بزرگ و آقا یک نگاه کردند که کجا برویم؟ گفتند: آقا بروید آنجا بایستید! بایستیم؟! گفتند: ما با چهارپایان یک قدری تفاوت داریم، نه، آقا بنده می‌نشینم اینجا برای من غذا بیاور، ما هم نشستیم و ایشان و ده بیست نفر که خلاصه اینها هم احساس می‌کردند که با چهارپایان تفاوت دارند آنجا نشستند.

توالی حدوث و استقرار سه مقوله مُد و رسم و فرهنگ

این جور مسائل کم‌کم انسان را می‌برد، یعنی کم‌کم رسم می‌شود، کم‌کم مُد می‌شود، کم‌کم از مدشدن تبدیل به فرهنگ می‌شود. چون چیزی که اول می‌آید مد است، بعد رسم است، بعد فرهنگ است. اینها سه حالت پشت سر هم دارند که در تثبیت یک روش دارای مراتب مختلفی هستند، مد بعد اصلًا فرهنگ می‌شود. چطور خود عروسی و زفاف یک فرهنگ است آن خصوصّیات و کیفیت مجلس زفاف، این هم خودش به یک فرهنگ تبدیل می‌شود که فرض کنید همه بایستند و غذا بخورند و ساعت دوازده شب مثلا شام بیاورند و عروس را

سوار ماشین کنند بوق بوق ...، زهرمار، دور تمام شهر بوق ... می‌خواهد چه اتفّاقی امشب بیفتد که بوق می‌زنی؟! تمام خیابانها و کوچه ها را همه جلب توجّه، همه جلب توجّه، اوّل چیزی که به نظر همه می‌رسد ـ خود بنده هم همین طور ـ ببینیم در این کیست؟ یعنی این کیست، پوشش دارد، ندارد؟ نمی‌دانم خوشگل است، بدگل است؟ خلاصه میزانش چقدر است؟ قیمت و اندازه آن چقدر است؟ ارزیابی کنیم ببینیم ... بالاخره دارند پشت سرش بوق می‌زنند که متاع ما این است، این متاع بازاری ما این است حالا ای مردم بیایید تماشا کنید و ببینید ... بابا تماشا ندارد دیگر، همه سر و ته یک کرباس هستند، خب این می‌شود فرهنگ به طوری که اصلًا بعضی می‌آمدند از مرحوم آقا سؤال می‌کردند که آقا چرا بوق نزنیم؟ این مثلًا تشویق می‌کند سایر جوانها را ...! بابا این که جوانها را، تشویق نمی‌کند خودش دربیاید شاید تشویق بشوند (مزاح) ولی با بوق زدن کسی تشویق نمی‌شود، حالا که در می‌آیند در همین قم حرم اهل‌بیت با ماشین می‌روند در میادین و پیاده

می شوند و شروع می‌کنند به کف زدن و رقصیدن و سایر چیزها و خب ظاهراً تا این مقدارش اشکال ندارد!، نمی‌دانم! من که از قوانین خبر ندارم! در ملأ عام بیایند و پیاده شوند و این قسم ... نمی‌دانم!.

یک شب ما اصفهان بودیم جای همه خالی!، جای همه خالی! آدرس را گم کرده بودیم به ما گفتند که بیایید دم فلان هتل بایستید تا مثلًا رفقا بیایند، همان زمان مرحوم آقا بود. ما ایستادیم شب جمعه هم بود، پنج تا عروسی دیدیم و چه دیدیم، چه دیدیم، که خلاصه بله، بله، عالی بود!! خلاصه خیلی از این شور و نشاط اصفهانی‌ها و انبساط آنها ما مبتهج شدیم! و همه افرادی که در آنجا بودند از این ارائه متاع، بطور سخاوتمندانه!، بسیار سخاوتمندانه! مبتهج شدند! خیلی برای ما جالب بود! و جاذب بود! خب بالاخره هر کسی دنباله رو آن آثارش است و گاهی اوقات آدم می‌بیند بین این افراد و بین خوک چه فرق است؟! چون خوک خاصیتی که دارد این است که متاعش را در معرض دیدگان و تمتعات بقیه قرار می‌دهد، این را می‌گویند خاصیت خوک و می‌گویند کسی که گوشت خوک بخورد کم‌کم یک

همچنین خصوصیتی پیدا می‌کند و بی‌تأثیر هم نیست، و بی هیچی هم نیست.

واقعاً عجیب است، من برایم نمی‌تواند این قضیه جابیفتد که چطور فرض کنید که یک نفر می‌تواند به خود بباوراند و بقبولاند ... چون این مسأله هی می‌رود جلو، می‌رود جلو، من ان‌شاءالله توضیح این قضیه را می‌دهم در این وصیت أمیرالمؤمنین در حاضرین که مشغول ترجمه آن هستیم در آن قسمتی که مربوط به زنها است، آنهایی که ترجمه کردند مطلب امام را حذف کردند و سانسور کردند و خیانت کردند در امانت به امام علیه‌السّلام و به علم و ادب و تاریخ. در آن جا عرض می‌کنم که اتفّاقاً این وصیت مال امروز است.

در اهواز بود ظاهراً یا کجا بود؟ در همین سفری که داشتیم در یکی از این شهرستانها در سخنانم عرض کردم به رفقا که اتفاقاً این وصیتنامه متعلق به امروز است، مربوط به امروز است، یعنی معجزه أمیرالمؤمنین است در قرن حاضر، نه مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش، که خبری نبوده و مسأله‌ای نبود.

الآن که این وسایل آمده، آدم پی به آن کلام أمیرالمؤمنین می‌رسد که «و إن استطعت أن لایعرفن غیرک فافعل» این مطلب سر از کجا درمی‌آورد؟ و در آن جا بنده گفتم: بنده با همین اطّلاعات محدودی که نسبت به افراد و اشخاص دارم، بیش از ده مورد، حدود پانزده مورد بنده سراغ دارم که این ارتباطات، مختوم به متلاشی شدن خانواده گردیده در پانزده مورد و یعنی پانزده در دو ضرب بکنید سی تا می‌شود زیرا مسأله طرفینی بوده است! تازه این مربوط به همان چیزی است که من در جریان هستم حالا در جامعه چه می گذرد با چه کمیت و کیفیت دیگر اصلًا چیزهایی را می‌شنویم از بعضی از منابع که واقعاً برای ما محیرالعقول است.

نه این که اینها نبوده، در همان زمان سابق، زمان شاه بود. ولی خیلی به نحو معدود، خیلی به نحو محدود، تا چه باشد، تا کی باشد، امّا زن نمازشب خوان که دیگر در آن زمان سابق گرفتار این مطالب نمی‌شد! این را چه طوری آدم بگوید؟ مسلمانی که نماز اوّل وقتش حتّی تأخیر نمی‌افتد. شیطان شیطان است. شیطان شیطان

است دیگر و دست هم از سر آدمی برنمی‌دارد، خیال نکنید هر کسی آمد و دیگر نماز شب خواند انَّ الصَّلاة تنهی عن الفحشا و المنکر نه باید مراقبه همراه باشد.

وقتی که من می‌گویم زن با موبایل با مرد حرف نزند خب یک چیزی می‌دانم، سرم می‌شود، برو حرف بزن این قدر حرف بزن تا جانت درآید! یک چیزی می‌دانم که من می‌گویم. وقتی که می‌گویم هر کسی به منزل تلفن زد و آقای شما را خواست بگویید نیست و خداحافظ، و گوشی را بگذار زمین تمام شد، اما حالا من نمی‌دانم!، حالا اجازه بدهید ببینم! حالا یک‌خرده صبر کنید!، حالا با ایشان تماس بگیرم! خب این همین است دیگر، کار به این جا می‌رسد دیگر.

بنده از یکی از افرادی که باور نمی‌کردم در زمان خود مرحوم آقا، اصلًا آن زمانها کامپیوتر نبود، این وسایل ارتباط جمعی نبود، موبایل نبود، این حرفها نبود، خود او به من گفت، خودش به من گفت من دیگر صحبت‌های فلان کس را نمی‌خواهم گوش بدهم، زن بسیار عفیفی بود، حالا نه آن بی‌چاره

قصدی دارد نه این، ولی می گفت حین صحبت‌های او می‌بینم در من دارد اثر سوء می‌گذارد، دارد از خدا می‌گوید، قال الصادق و قال الباقر می‌گوید، از جاهای دیگر حرف نمی زند و حرف‌هایی که خب همه بلد هستند چطوری بزنند و چه‌کار بکنند! نه، همین را دارد می‌گوید، خب یک کسی ممکن است بیاید بگوید که شما این طوری هستی، مریض هستی، بله خب مریض است، حالا باید چه‌کار کرد؟ باید رفت تا آخرش؟ بالاخره این مریض را چه‌کار باید کرد؟ ولی این مرض نیست، این یک سنخیت روحی است، یک سنخیت نفسی است که این سنخیت در این شرایط دستخوش این آسیب می‌شود در این شرایط و این قضیه برای همه هست، برای همه.

گفتم که، من اصلًا تعجب کردم، گفتم شما این طورید؟! گفت بله من این طور و دیگر پای صحبت‌های فلان کس نرفتم و شرکت نکردم و ادامه ندادم. این را می‌گویند مراقبه! یعنی تا فهمید که دارد این صحبت اثر سوء دارد، گرچه این صحبت، صحبت چیست؟ صحبت دینی است، صحبت

اخلاقی است، ولی شیطان به صحبت کاری ندارد، به یک چیز دیگر کار دارد از آن جا می‌رود قلقلک می‌کند. آن قال الصّادق می‌گوید و این دارد فقط در سیما سیر می‌کند! خب باید چه کار کرد؟ تا این حساب دستش آمد، کشید کنار و خودش را سالم نگه داشت.

حالا در مقابل این هم بوده و قضّیه ادامه هم پیدا کرده است: آقا فلان کس را فقط دعوت کنید! آن فقط حرفهایش به دل می‌نشیند! اگر حرفها به دل می‌نشیند که خب هستند افرادی که همین حرفها را می‌زنند، چه شد که فلانی دعوت شود؟ آن حرفهایش به دل می‌نشیند؟ این یک جای قضیه اشکال دارد که باید این را بررسی کرد.

اینجا است که ما می‌فهمیم که امیرالمؤمنین که دارند می‌گویند آقا زن نباید حرف مرد را بشنود و مرد نباید حرف زن را بشنود برای این قضیه است. حالا شما می‌گویی نه آقا، این حرفها مال ۱۴۰۰ سال پیش است خب برو، نتیجه‌اش همین است، ما به هر مقداری که عقب بیفتیم از مطالب، به همان مقدار از

دست می‌دهیم و می‌بازیم. گفتم فقط در موقع ضرورت باشد، پزشکی می‌خواهد برود، ضرورتی اتفّاق می‌افتد، دکتری می‌خواهد برود، آن هم در حدّ محدود باید انسان انجام بدهد، بله، حالا دیگر در آن جاها چه می‌گذرد، اهل فن بهتر می‌دانند! در بیمارستانها چه می‌گذرد؟ و این واقعاً مسأله‌ای است که باید به آن توّجه کرد که شیطان چطور یواش یواش می‌آید. یواش یواش می‌آید و آن حالت انحراف و کج‌روی نفس یواش یواش می‌آید و این را جا می‌زند با حالت آرامش دل و انبساط روح و با طمانینه و راحت شدن. این آن است منتهی از این راه می‌آید جلو و به اینجا می‌رساند، اینجا دیگر باید انسان مراقبه داشته باشد و همان مراقبه است که می‌تواند جلوی انسان را نگه دارد و ذکر و از این حرفها در کار نیست.

قضیه کیفیت شعائر دینی

از این جمله مسائل قضیه کیفیت شعائر دینی است، از جمله این مطالب که شعائر دینی ما باید به همان سبکی باشد که بزرگان آن سبک را گفتند و تجربه هم برای انسان حاصل شده و نتیجه هم داده

شده است امروزه ما مشاهده می‌کنیم که در این هیئات، امام حسین از صراطیت تبدیل به موضوعیت شده است برای یک عدّه از اشخاص، امام حسین راه به سوی خدا است. پل به سوی خدا است سفینةالنّجاة است. سفینةالنجاة یعنی چه؟ یعنی شما داخل این سفینه شوی و سفینه همین طور کنار بندر بایستد! یا در آب حرکت کند؟ وقتی یک کسی وارد سفینه می‌شود، سفینه کنار بندر نمی‌ایستد، راه می افتد از آن شاطئ حرکت می‌کند و می‌رود اقیانوس را طی می‌کند، دریا را طی می‌کند تا برسد به مقصد. شنا کردن بدون سفینةالنجاة در دریای متلاطم مساوی با هلاکت است، هلاکت برای انسان حاصل می‌شود، چون انسان از عهده این امواج متلاطم برنمی‌آید، از عهده طول مسیر هم برنمی‌آید چطور انسان می‌تواند فاصله بین این دریا تا آن دریا را بتواند با شنا طی کند؟ گیرم ده روز توانستیم همین طور خودمان را نگه داریم حالا چه می‌خواهیم بخوریم در دریا؟ خب آب که نمی‌توانیم بخوریم، آب شور که بدتر از بین می‌برد! پنج روز ماندیم بعد از پنج

روز دیگر ضعف می‌کنیم، می‌رویم ته دریا، ده روز ماندیم طعمه کوسه‌ها و حیوانات می‌شویم. اصلًا نیازی به طعمه شدن ندارد، همین که ضعف پیدا کنید کار تمام است. اصلًا به یک هفته هم قضیه نمی‌کشد و حالا شما می‌خواهی از این شاطئ به آن شاطئ بروی در حالی که ماهها طول می‌کشد و سالها طول می‌کشد، سفینه‌النجاة می‌خواهی. این سفینه‌النجّاة سفینه‌ای است که انسان را سوار خود می‌کند و خیلی آرام و مطمئن و بدون هلاکت و بدون شبهه و تردید و انحراف حرکت می‌دهد و خودش هم سکّان این کشتی را به دست دارد، از کجا ببرد که گرداب نباشد و از کجا ببرد که به باد و طوفان برنخورد و سریع به مقصد برساند. این سفینه سفینه امام حسین است. در این سفینه باید وارد شد، باید توسّل کرد به این سفینه و از امام حسین باید مدد خواست. برای رسیدن به مقصد و ولایت آن حضرت را و شفاعتش را انسان باید توشه راه خودش قرار بدهد، زیرا انسان خودش که نمی‌تواند حرکت کند.

سفینه امام حسین چگونه سفینه ای است

خب این سفینه امام حسین چگونه سفینه ای

است و چه کارهایی را انجام می‌دهد؟ دستوراتی که خودش داده است، صحبت‌هایی که خودش کرده، کارهایی که خودش انجام داده یک به یک باید انسان بیاید و اینها را نگاه کند و به آنها عمل کند، این می‌شود سفینةالنجاة. نگاه به کارهای امام حسین بکند این می‌شود سفینةالنجاة، نگاه به حرکت امام حسین کند می‌شود سفینةالنجاة، نگاه به این بکند که حضرت کجا وقوف کرد؟ این وقوف کند. حضرت کجا حرکت کرد، آن هم حرکت کند. سفینه این طور نیست که همه جا حرکت کند، در خیلی از جاها این کشتی‌هایی که تجاری هستند و از این طرف می‌روند به آن طرف در بعضی از جاها می‌ایستند چون حرکت بکنند موج آنها را برگرداننده شبهه ندارد. یک کشتی صد و هفتاد متری را شما می‌بینید برگشت، باید بایستد نباید حرکت کند، می‌ایستند تا این امواج بخوابد از آن شدّت بخوابد و بعد دوباره به مسیر ادامه می‌دهند. در بعضی از جاها باید موتور با تمام توان کار کند تا بتواند جلوی موج را بگیرد. کجا باید بایستد این را که من نمی‌دانم! اینها را آن

ملوان، آن فرمانده کشتی، آن کاپیتانی که دارد راه می‌برد او می‌داند که الآن این موج موجی است که موتور باید با قدرت تمام کار کند تا بتواند با آن مقابله کند یا نه، باید بایستد. حرکت عرضی ـ که یک اصطلاحی هم دارد ـ می‌خورد و این اگر با حرکت از رو باشد قطعاً می‌تواند موجب برگرداندن کشتی شود مخصوصاً این که در بعضی از اوقات کشتی خودش بار زیاد هم زده باشد. اینها همه محاسباتی است که آنها می‌کنند این طور نیست که حتماً حرکت کنند. امام حسین در بعضی از جاها حرکت نمی‌کرد می‌ایستاد. در بعضی از جاها حرف می‌زد. حساب دارد قیامش، قعودش، جلوسش، ده سال با معاویه حضرت نجنگید با این که می‌توانست بگوید آن عهدنامه برای برادر من است به من چه مربوط است؟ برادرم عهد کرده صلح کند. اگر زنده بود خودش مکلّف بود، من که نیستم، من که این کار را نکردم، الآن هم او نیست می‌توانم به معاویه بگویم بنده نکردم.

در مقابل معاویه حرف برای زدن هست ولی حضرت احترام معاهده برادر را نگه داشت به عنوان

امامت نه به عنوان برادری! به عنوان امامت که «الإمامة كلمة واحدة و الإمامُ نورٌ واحدٌ يتَشَكّلُ بِأشكالٍ مختلفة فی الأزمِنة المُتوالِية» هر کدام يك از اينها يك ظهور دارند، نور يکی است، حقيقت يکی است، مبدأ يکی است.

اين واقعيت را ما بايد در امام حسين پيدا کنيم، اتفّاقاً در امام حسين همه اينها بوده است، يعنی امام حسين صلح داشته، جنگ داشته، سکوت داشته، صحبت داشته است، حرکت داشته است، نحوه برخورد با افراد مختلف داشته است، يعنی کم در ميان ائمّه اتفاق می‌افتد کسی که در زندگی همه حالات مختلفه حيات را تجربه کرده باشد ولی در امام حسين همه اينها بوده است.

سفينةالنّجاة چيست؟

اين سفينةالنّجاة چيست؟ همين که ما بياييم هيئت راه بياندازيم و بر سرمان بزنيم، اين سفينةالنّجاة شد؟ خب می‌بينيم اين به حال ما فايده‌ای ندارد يا بياييم هی عربده بکشيم در مجالس داد بزنيم، هی بيشتر در اين سفينةالنجاة جا بدهيم

برویم صندلی‌های مبل او را بگیریم. آخر سفینه، درجه یک و دو و سه دارد!. درجه یک آن صندلی چوبی درجه یک قطار است، آقا هر چه داد بیشتر بزنی آن جای بهتر سفینه را برای ما قرار می‌دهند و پذیرایی مخصوص برای ما می‌کنند! یا به کله خودمان گِل بزنیم حالا خیال کنیم که خیلی مرید امام حسین شده ایم و خیلی عاشورا ما را از کار انداخته و دیگر درب و داغون کرده و سرمان را گِل زده، اینها همه تئاتر است عزیز من، اینها مسخره بازی کردن با امام حسین است. آن فردی به سرش گِل می‌زند که خودش مثل امام حسین حرکت کند و حبیب بن مظاهر باشد نه این که هزار تا کارهای عوضی و تهمت و دروغ و مسخره‌بازی در بیرون انجام بدهد و بعد هم سرش را گِل بزند برای امام حسین، گِل زده است! آن گِل بر سرت و در دهانت بخورد! گِل زدن چیست؟! فکرت را بیا درست کن، پشت سر رفیقت تهمت نزن. پشت سر رفیقت نیا غیبت کن. اینها را امام حسین به ما دارد یاد می‌دهد؛ سفینةالنّجاة بودن نه این گِل زدن و پابرهنه راه افتادن روز عاشورا و این طرف و آن طرف ... اینها که همین کارهایی

است که مردم و عوام انجام می‌دهند و انسان تصوّر می‌کند که این چیست! من گاهی اوقات وقتی نگاه می‌کنم به این عکس‌ها و فیلم‌های بعضی از این مجالس عزاداری که چطور اصلًا تمامش تصنّع است، اصلًا تصنّع است دیگر، تصّنع، یعنی آن گوینده و آن فردی که دارد این روضه‌ها را می‌خواند با یک نحوه تردستی، با یک نوع صحبت و کلمات، با بازی آن احساسات مخاطب را در اختیار می‌گیرد به هر نحوی برای این که او را به گریه بیاندازد. کجا ما روایت داریم این جوری عزاداری کنید؟

آن چه که ما در روایات داریم آن است که بیایید مقتل بخوانید. و مَن بَکی أو أبکی أو تباکی وجب له الجنّة روایت امام صادق علیه‌السّلام است و بقیه به این مسأله حکایت می‌کند کسی که می‌خواهد مقتل بخواند دیگر نباید بلند شود بیاید به یك نحوی مسائل را بیان کند که از روی احساسات، انسان گریه کند بلکه باید از روی فهم انسان گریه کند، گریه احساسات بعدش تبدیل به خنده احساسات خواهد شد، اینهایی که این طوری گریه می‌کنند و های های و بر سرشان می‌زنند

و سرشان را حتّی خون می‌آورند، نیم ساعت که گذشت ببینید به همدیگر چه می‌گویند؟ چه شوخی با هم می‌کنند؟ خب این همانی بود که نیم ساعت پیش آدم خیال می‌کرد دارد خودش را جِر می‌دهد: بی‌چاره! بروید جلوی او را بگیرید یك وقت کار دست خودش ندهد! چه مسخره‌بازی‌هایی بعدش درمی‌آورد آیا این حالت بکائی که برای او هست تا شب هم باقی می‌ماند و در این حزن باقی می‌ماند؟ یا این که سر یك ران مرغ از همدیگر سبقت می گیرند و نمی‌دانم برای همدیگر چند تا متلك و ... مثلًا روز عاشورا است.

این نحوه حرکت کردن و این نحوه عزاداری کردن و این نحوه انسان را از سفینةالنجاة بیرون می‌اندازد

خب این نحوه حرکت کردن و این نحوه عزاداری کردن و این نحوه انسان را از سفینةالنجاة بیرون می‌اندازد نه این که انسان را وارد سفینه کند. همّت انسان فقط همین سینه زدن و عزاداری و داد و بیداد و صدا را بلندکردن و نعره کشیدن و اینها بشود!! و آیا ما در مجالس خود ائمّه سراغ داریم که

آنها هم این طوری عزاداری می‌کردند؟ داد می‌کشیدند امام سجّاد؟! یا امام رضا؟! اینها که مجلس تشکیل می‌دادند که داد بکشند، بیفتند، بزنند بر سرشان این جوری دیدیم؟! نه حضرت می‌نشست کنار و آن هم روضه و ذکر مصیبتی می خواند و حالا این وسط یکی غش می‌کرد، اشکال ندارد. از حال رفتن اشکال ندارد، یکی از شدت مصیبت از حال برود اشکال ندارد، انسان بی‌خود بشود از یک مصیبتی و بدون اراده صدایش بلند شود که اشکال ندارد، فیلم درآوردن اشکال دارد، هنرپیشگی به خرج دادن اشکال دارد. کسی که یک قطره اشک به اندازه بال مگس از چشمش نمی‌آید ...

یک‌دفعه فیلم نشان می‌داد که طرف با یارو داشت حرف می‌زد و نگاه می‌کرد و تا دوربین رفت جلویش شروع کرد اوه! اوه! سرش را تکان دادن و گریه کردن نمی‌دانم شما هم دیدید یا نه؟ همچنان تکان می‌خورد مثل مادر بچّه مرده!، تو که الآن داشتی به دوربین و این طرف و آن طرف نگاه می‌کردی!.

منتهی خب یک‌خرده ایشان دیر متوجّه شدند که باید تباکی کنند یکی دو سه ثانیه دیر متوجه شدند!! اگر زودتر بود که خب بهتر بود و ما هم نمی‌فهمیدیم!

مقصود از این مجالس عربده کشیدن نیست

این مسأله‌ای است که باید به آن توجّه بشود. بنده درصحبت‌هایی که قبلًا خدمت رفقا کردم به این قضیه بنده تذکر دادم که مقصود از این مجالس عربده کشیدن نیست، عربده‌ها را انسان بالای کوه و در درّه هم می‌تواند بکشد. در این مجالس باید اشعار، اشعاری باشد که حکایت از آن واقعه با آن ارزشهای والا داشته باشد. اشعاری که در نوحه و همین طور مصیبت‌های عادی هست و موجب وهن امام و مقام امام می‌شود به طوری که دیگران اگر به ما بخواهند نگاه کنند می‌گویند آخر برای چه اینها گریه می‌کنند؟ این شعر که گریه کردن ندارد! اینها نباید گفته شود، اشعاری باید باشد که هدف امام را نشان بدهد، مکتب امام را باید نشان بدهد. اشعاری باید باشد که وقتی مجلس تمام می‌شود انسان احساس کند که باید خودش را عوض کند. خب بالاخره مجلس امام حسین برای چیست؟ برای عوض کردن است دیگر،

برای تغییر دادن است دیگر.

من یک‌دفعه یک جمله‌ای از مرحوم آقا شنیدم که واقعاً خیلی برای من عجیب بود، در یک روز عید فطر ـ نمی‌دانم صحبت ایشان ضبط شد یا نشد در یکی از عیدهای فطر در همان زمان شاه بود ـ می‌فرمودند: اگر روزی سیدالشّهدا بیاید در صحرای محشر و بدن پاره‌پاره شده علی اکبرش را در دست بگیرد و به ما نشان بدهد و بگوید که من برای اسلام و برای شما این کار را انجام دادم شما چقدر برای دینتان و برای هدفتان و برای صلاح خودتان قدم برداشتید؟ چه جوابی ما داریم بدهیم؟! چه جوابی داریم بدهیم؟! خیلی عجیب است وقتی که یک امتحان می‌آید معلوم می‌شود که تمام آن کلاس‌ها و جلسات و سخنرانی‌های امام‌شناسی و غیر امام‌شناسی همه کشک بوده است!، کشک هم بابا یک قیمتی دارد! می‌سایند و روی آش می‌ریزند، آن پف دریا بوده است. همه پف بوده است به اسم امام حسین ولی برای رنگین کردن سفره بوده است. خیلی این عبارت عجیب است که امام حسین بیاید

بگوید که این علی اکبرم را من برای احیای دین دادم، این علی اصغرم را برای احیای دین دادم برای مبارزه با ظلم دادم برای اقامه عدل و داد دادم. برای جلوگیری از دروغ و ستم و تقلّب دادم برای اینها دادم تو که داری دعوی متابعت من و تبلیغ من و زعامت نیابی من را در میان مردم می‌کنی، تو چه کردی؟! تو برای یک سیلی خوردن خودت را آماده کرده ای؟ هان؟ برای یک گوش گرفتن حاضر شدی یا سکوت کردی؟ تو که این قدر تا به حال ادّعا می‌کردی که من همه چیز هستنم ما همه چیز هستیم، مردم باید به سمت ما بیایند، ما دنیا و آخرت و ... از این حرفها!! تو که رساله‌ات را همه جا پخش کردی دیگر چیزی نمانده بود به کره ماه هم بفرستی ـ اگر آن جا مقلّد داشتی ـ چه کردی؟

یکی از این آقایان در مشهد گفته بود که بله این کتاب آقای طهرانی راجع به روح مجرّد که نوشته است که در روز عاشورا استادشان شاد بودند و می‌خندیدند! می‌خندیدند! می‌خندیدند!! یعنی آقا زحمت مطالعه یک ورق این کتاب را به خودش نداده است، حالا ادّعای مرجّعیت دارد!! ببینید ما

داریم واقعاً کجا می‌رویم؟ به چه مصیبت‌هایی ما مبتلا شده ایم؟ و این انحراف از دین است و شرک است. یکی از همین مشهدی‌ها رفته بعد از همان مجلس، کتاب روح مجرّد را برده نشان داده گفته آقا این جا ایشان این را گفته است و پشت همین صفحه هم این مطلب ...، عجب عجب عجب به من اینها را نگفته‌اند!! خب حالا که گفته‌اند، حالا که دیدی، حالا که دیدی، بیا بگو؛ تا الآن که روز شنبه چندم محرم است، یک کلمه ایشان نگفته است، هان! آن وقت ما مجلس امام حسین می‌گذاریم، برای امام حسین هیئت راه می‌اندازیم، دعوت می‌کنیم عاشورائیان ... که چه؟ امام حسین روز قیامت بلند می‌شود حضرت علی اصغر را می‌آورد جلوی تو، می‌گوید جواب این گلویی که تیر خورده است را باید بدهی، این حرفها نیست. جواب این بدن تکّه تکّه شده را، من جوان داشتم تو هم داشتی یک ناخن جوان من به هزار مثل تو و مثل مرام تو و اینها شرف داشت، ناخن چیده شده علی اکبر من شرف دارد. من برای اسلام این جوان را دادم، تو از یک حرف و

تهمتی که به یک بزرگ و به ولی خدا زدی تا الآن برنگشتی، تهمت زدی باید برگردی خودت در رساله گفتی، خودت در رساله عملیه‌ات گفتی چرا برنمی‌گردی؟!

آن آقایی که می‌آید کتاب تزکیة النّفس و طهارة النّفس را می‌نویسد و بعد می‌آید مرحوم آقا را جزو عرفای کذّابین معرّفی می‌کند، مگر ایشان مرجع تقلید نیست، مگر نیست؟ روز قیامت پدر ما می‌آید جلوی او را می‌گیرد می‌گوید من کجا دورغ گفتم؟ شما آقای مرجع تقلید مگر در رساله‌ات ندارید که دروغ حرام است؟ مگر در رساله‌ات ننوشتی تهمت حرام است؟ من دروغ گفتم؟ پسر من که بود چطور وقتی ادّعای مناظره کرد نپذیرفتی؟ چطور وقتی که گفت جواب این مسائل را می‌دهم مجلّه تو قبول نکرد؟ الان هم بنده می‌گویم تمام اینها و تمام افراد ما مِن أحدٍ فی کرة الأرض که نسبت به مبانی یا کلمه به کلمه کتاب‌ها یا مطالب پدر ما ایراد دارد بنده در اینجا اعلان مناظره علمی می‌کنم در تمام ملأ، بیایید بنشینیم و صحبت کنیم و ببینیم که مطلب از چه قرار است. چرا نپذیرفتی؟ چرا گفتی باشد حالا مقاله را

به ما بدهید تا در سر فرصت ما انجام بدهیم؟ می‌آورند و می‌گذارند جلوی تو. پس در تمام این مدّتی که جنابعالی مردم را به سوی امام حسین دعوت می‌کردی همه دروغ بوده است، دروغ است. البته خدا هم بله دست روی دست نمی‌گذارد بالاخره جریاناتی به وجود می‌آورد تا سیه روی شود هر که در او غِشّ باشد مردم هم همه فهمیدند، همه متوّجه شدند، بله آنهایی که کاه نخوردند و یونجه نوش جان نکردند، غیر از این دو دسته بقیه همه فهمیدند که مطالب چیست و حقیقت کدام است. باید اینها رو شود، باید این مسائل روشن بشود.

نحوه حرکت کردن دنبال سفینةالنجاة

حرکت کردن دنبال سفینةالنجاة همین است، یعنی تا یک دروغی به یک شخص بزرگی گفتی فوری باید بیایی تلافی کنی. آن وقت رفتی در سفینةالنجاة. اشتباه کردی بسیار خب، ما نمی‌گوییم شما معصوم هستی، شما خاک پای معصوم هم نیستی، چه برسد به معصوم! کسی این حرف را نمی‌زند ولکن این مقدار که می‌توانید، این مقدار که

می‌توانید رفع خطا کنید، رفع اشتباه کنید، این را که می‌توانید بگویید. همین قضیه برای ما هم اتفاق می‌افتد، در یک جا به اشتباه ما یک مسأله را مطرح می‌کنیم بعداً باید اگر فهمیدیم برویم عذرخواهی کنیم. آقا این قضّیه را من این طور شنیدم این طور نبوده و ببخشید، معذرت می‌خواهم. از این دفعه بیشتر دقّت می‌کنم در صحبت‌ها، در سند و انتساب و واسطه اینها باید بیشتر دقّت کنم. خب برای انسان اتفاق می‌افتد برای همه هم اتّفاق می‌افتد، برای بزرگان هم اتفاق افتاده نه این که در آنها نبوده، داشتند عمل کردند اصلًا گاهی اوقات می‌شود همان طوری که قبلًا گفتم انسان عمداً در یک اشتباهی قرار می‌گیرد تا این که از یک قضیه عبور کند اگر قرار نگیرد خب عبور نمی‌کند همان جا می‌ایستد، سفینةالنجاة بودن امام حسین یعنی این، یعنی این که انسان بیاید کار حضرت را و مرام حضرت را و روش حضرت را یک به یک نگاه کند، ملاحظه کند و بعد ببیند که خودش تا چه مقدار پایبند است؟ تا چه مقدار نسبت به آن مرام پایبند است؟ سفره می‌اندازند امام رضا می‌گوید که همه آن افراد باید بیایند بنشینند

سر سفره حتّی آن شخصی که اسطبل‌دار است آن هم باید بیاید. منزل امام رضا این طور بود، همه می‌آمدند. سفره درجه اوّل نداشت که آقایان رؤسا همه در یک اتاق و تالار بنشینند و آقایان زیردست و وزرا در یکجا بنشینند و مدیرها هم یکجا بنشینند و آن پایین پایین‌ها هم بروند، فرض کنید که هر چه گیرشان آمد بخورند.

امام رضا سفره می‌انداخت و همه کس تا آن غلام می‌نشست، آخرِ سر، خودش می‌آمد و غذای همه به یک کیفیت و یک اندازه بود، اینها چیزهایی است که ما باید بفهمیم و بدانیم. البته در عین حال چیزی هم که می‌گوید اگر انجام نمی‌داد او را تنبیه هم می‌کرد، چرا انجام ندادی؟ هر چیزی جای خود، حالا چون ما امام هستیم می‌بخشیم؟! نخیر، بخشش ندارد. مامور حضرت رفته بود با عمله ای قیمت طی نکرده بود حضرت دعوایش کردند که برای چه رفتی عمله آوردی ولی با او طی نکردی؟ خب اینها چیزهایی است که دستور است دیگر، حساب حساب است کاکا برادر. هر چیزی جای خودش را

دارد، نظام است. بعضی‌ها می‌گویند حالا انسان در هر چیزی باید بگذرد!، نه، گذشت ندارد، حساب دارد در یک جا باید بگذرد، در یک جا نباید بگذرد. در یک جا طرف می‌خواهد سوء استفاده کند بعد می‌گوید حاج آقا را رفتم خرش کردم! یعنی این نیست که بگوید آدم باگذشتی بود و گذشت کرد، نه، می‌گوید دیدی چه خر شد؟! یک‌دفعه دو تا قربان صدقه او رفتیم و یک‌خرده جلویش عو عو کردیم و فرض کنید که دلش را به دست آوردیم و کشیدیم بالا رفت، آنجا باید بایستد تا قِران آخر را هم بگیرد، بله، وقتی که می‌بیند آن دیگر مسأله فرق می کند، اینها به اصطلاح مرام است.

لذا درک این مسأله و تشخیص این مسأله خب به عهده خود افراد و رفقا است ممکن است یک شخصی بگوید که نه الآن در این کیفیت و در این وضعیت من خلافی نمی‌بینم و دلم هم به این سمت گرایش دارد، به این کیفیت روضه، به این کیفیت مجلس، به این کیفیت اداره تمایل دارد، بسیار خب چه اشکال دارد؟ ما که نیامدیم بگوییم که باید انجام شود، ما می‌گوییم این روش غلط است ولی معصوم

نیستیم و ادّعای عصمت هم نمی‌کنیم، ممکن است در این نظر خودمان هم اشتباه کنیم یک روز هم برگردیم بگوییم نه آقا اصلًا گِل به سر مالیدن درست است! بلکه باید یک استامبولی روی سرت بگذاری به جای یک خرده گل! خیلی خب ولی هنوز ما به آن جا نرسیده ایم تا به آن جا نرسیده ایم، موظّف هستیم که به شعور خودمان عمل کنیم و به درک خودمان عمل کنیم و آن چه را که تشخیص می‌دهیم به او باید بپردازیم. البتّه مسأله یک مقداری دقیقتر از این است منتهی من دیگر حال نداشتم به آن دقّت کافی بپردازم که علت اساسی چیست در اینجا؟!

خیلی خب حالا هر کسی دلش می‌خواهد آن طور باشد می‌تواند مجلس آن طوری بگذارد چه اشکال دارد؟ جلسات به آن کیفیت باشد، روز عاشورا به آن نحوه همان نحوه داد و بیداد و هوار برکلّه بزنید به در و دیوار و ستون و ... که بیشتر آن عشق و علاقه به امام حسین تبلور داشته باشد و بعد هم خودتان را پاره کنید و جر بدهید و این کیفیت حال و هوا و انتخاب اینها اشکال ندارد خب باشد!

بعضی‌ها هم آن قسم را نمی‌پسندند بلکه قسم دیگر می‌پسندند، خب دلیلی ندارد که اینها در مجلس آنها شرکت کنند چه کسی گفته بروند؟! آنها بروند برای خودشان مجلسی داشته باشند، هر کدام به حال خودشان. نه دو دستگی هست، نه خلافی هست، نه مسأله‌ای است، هیچی. این این طور می‌پسندد، مجلس آرام با شرایط خاصّ خودش، حالا یک عدّه هم هستند که آن جور. فرض کنید که تشخیص می‌دهند و آن طور می‌پسندند و در آن حال و هوا هستند خب این ایراد ندارد، این اشکال ندارد ولی از آن جایی که مجلس در هر منزلی که منعقد می‌شود صاحب آن منزل مسئولیت دارد نسبت به تدبیر و اداره آن مجلس، دیگر ما نمی‌توانیم رفع مسئولیت از خودمان بکنیم. بنده خودم بارها می‌دیدم در زمان مرحوم آقا که گاهی اوقات بعضی می‌خواستند خارج از برنامه عمل کنند ایشان تذکّر می‌دانند: نکنید! یا یک شخصی می‌خواست برود روضه‌خوانی کند خب روضه‌خوان، روضه‌خوان امام حسین است دیگر، چه فرقی می‌کند برای امام حسین آمده نباید جلویش را گرفت! ولی ایشان می‌گفتند

نخیر روضه‌خوان مشخّص شده است، ذاکر مشخّص شده است، منبری مشخّص شده است کسی دیگر هم حق ندارد این کار را انجام بدهد چرا؟ چون مجلس در منزل ایشان است.

اگر مجلس در منزل دیگری بود آن شخص می‌توانست بگوید از اوّل آدم تا آخر خاتم همه بیایند روضه بخوانند او خودش می‌داند هر کسی از در وارد شود، برود ... هستند در هیئات هستند. هر کسی آمد به به حاجی آقا فلان آمده، آقا بیا میکروفون را بگیر دستت، به فیض برسان.

یک جا ما رفتیم یکی میکروفون را گرفته بود، می‌گفت بابا این گاوکش است پشت میکروفون قرار گرفته است، یا روضه خوان است؟ قیافه او به این اوّلی بیشتر می‌آمد، گردنِ کلفت و خلاصه ما روضه‌خوان این طوری ندیده بودیم، حاجی آقا فلان آمده صلوات برایش بفرستند و فقط دو خط شعر، دو خط شعر ما را به فیض برسان! بعضی هم این جوری خوششان می‌آید، به این نحوه دوست دارند و ما این نحوه را نمی‌پسندیم، و در مجالسی که در منزل

خودمان هم باشد از این جریان جلوگیری می‌کنیم و کسانی که بخواهند به این کیفیت وارد شوند آنها را بیرون می‌کنیم و افرادی که بخواهند خارج از میزان صدایشان را بالا ببرند آنها را اخراج می‌کنیم ولی همین‌ها می‌توانند در جای دیگر و در فضای دیگر مجلس داشته باشند، مثلًا روز عاشورا یک مجلس منزل ما باشد هر کسی می‌خواهد با این سبک بیاید و هر کسی هم نمی‌خواهد جای دیگر، اشکال ندارد مجلس داشته باشند، همین‌طور در شبها اگر افراد تشخیص می‌دهند که شاید مثلًا بعضی از جاها برای ایشان مشکل باشد و نتوانند عزاداری کنند خب اقامه مجلس امام حسین را نمی‌شود جلویش را گرفت و هر کسی می‌تواند مجلس خودش را داشته باشد و با همان کیفیت و تشخیصی که می‌دهد و اشکالی ندارد در این صورت هم دیگر حرف و نقلی هم نیست، مطلبی هم نیست و این نحوه خیال می‌کنم دیگر شیوه‌ای باشد که طرفین یا اطراف بتوانند به آن چرا که در ذهن و در نیت می‌پسندند به آن برسند.

این در سابق هم بوده حتّی ما می‌دیدیم بعضی‌ها همان مجلس صبح رسمی مرحوم آقا برای

ایشان یک مقداری کم بود، احساس می‌کردند به یک جایی بروند صبح دو یا سه ساعتی سینه بزنند: آخیش خوب شد یک سینه زدیم! آره بابا چیه یک ربع و بیست دقیقه که نشد برای امام حسین عزاداری کنیم!! خب دیگر سلیقه آن جا فرق می‌کند.

علی کلّ حال خواستم این مسأله را هم خدمت دوستان عرض کنم، رفقا با مطالبی که بنده خدمت ایشان عرض کردم آشنایی دارند و کسی نمی‌تواند بگوید من نمی‌دانم و اظهار بی‌اطّلاعی کند، این اظهار بی‌اطّلاعی اظهار رأی مخالف است و امام حسین هم مال همه است، مال یک فرد و یک نحله و یک شخص نیست. اگر فرض کنید که یک شخصی واقعاً احساس می‌کند ...، بنده هم که از اوّل گفته ام مطالبی را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم همه اینها تشخیص خود بنده است چه بسا ممکن است من اشتباه بکنم و مسئولیت حرف خود را بنده خودم به عهده می‌گیرم ولی دیگران اگر بخواهند به همین عرایض ما ترتیب اثر بدهند خودشان روز قیامت باید جواب بدهند. یعنی در روز قیامت اگر

شخصی آمد گفت آقای طهرانی شما این جوری کردید و ما هم عمل کردیم می‌گویم: می‌خواستی عمل نکنی! بنده مسئولیت صحبت خودم را دارم و در روز قیامت خودم پاسخگو خواهم بود ـ اگر جوابی داشته باشم ـ نسبت به مطالب خودم، ولی نسبت به افراد دیگر، کی گفته؟ بنده امام نیستم که در روز قیامت کلام بنده حجّت باشد و افراد در پیشگاه خدا بگویند که ما از فلانی گوش کردیم، آن فقط چهارده معصوم است. اطاعت از چهارده معصوم حجّیت ذاتیه دارد و اگر کسی طبق آن چه را که معصومین می‌گویند عمل کند در آن صورت از حجیت ذاتّیه برخوردار است ولی بنده عرض می‌کنم و بارها خدمت رفقا عرض کردم، بنده نه معصوم هستم و نه آن عناوینی را که خب خیلی متداول است. مثل یکی از رفقای دیگر هستم، منتهی دارای مبانی هستم که آن مبانی را از ارتباط با بزرگان در این مدّت زیاد به دست آورده ام و از آن مبانی هم نمی‌توانم تخطّی کنم ولی افراد دیگر را هم نسبت به این مبانی ملزم نمی‌کنم یعنی در آن حدّی نیستم که ملزِم باشم.

یک شخص ممکن است که بگوید بنده دیدم فلان کار خیلی خوب است، گِل به سر زدن خیلی خوب است، این کارها را کردن خیلی خوب است، این نحوه شعر گفتن خیلی خوب است. پیس پیس درآوردن خیلی خوب است و عرض کنم که این اطوارهایی که در بین اشخاص دیگر ما می‌بینیم، اصلًا روضه باید همین‌طور باشد و وضعیت باید این طور باشد و عشق و علاقه افراد هم بیشتر به این سمت کشیده می‌شود، ما باید در این جا یک مسامحه و تسامحی باید قائل بشویم، بنده این تسامح را نمی‌توانم قائل بشوم و اگر نسبت به این قضیه حجیتی هست هر کسی خودش می داند ولی مجالسی را که در بیت عاریه‌ای حقیر در همین‌جا برقرار می‌شود، آن مجالس باید طبق همین میزان باشد. چطور این که رفقا مشاهده کردند وقتی که بنده احساس کردم بعضی از اشخاص حضورشان در مجلس مضرّ است، پایشان را قطع کردم و گفتم حقّ ندارند بیایند و اگر بیایند با شدّت برخورد خواهد شد و این کار بنده موجب اعتراض بسیاری شد و

شنیدم که گفتند: مجلس امام حسین را نباید انسان محدود کند و باید در برای همه باز باشد. اتفاقاً مجلس امام حسین خیلی باید قانونمند باشد. شما در مجلس امام حسین وبایی می‌آورید همه وبا بگیرند؟! یا بیرونش می‌کنید؟! چون اوّل خودت وبا می‌گیری! آیا در مجلس امام حسین یک شخصی که بیماری اپیدمی داشته باشد می‌آورید؟ آیا در مجلس امام حسین کسی که بیاید فحش بدهد می‌آورید؟ آیا در مجلس امام حسین آدمی را که خلاصه با او حساب و کتاب دارید راه می دهید؟ یا این که نه مجلس امام حسین مجلسی است که باید اتفاقاً در آن بهترین افراد و بهترین ضوابط باشد و این مجلس با مجلس خدا چه فرقی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند؟ با مجلس ذکر چه فرقی می‌کند؟ در مجلس ذکر هم همه باید بیایند! مگر بین امام حسین و بین خدا فرق است؟! مجلسی است که انسان می‌گیرد برای ذکر یا برای دعای سمات، عصر جمعه چرا همه افراد نباید شرکت کنند؟ آنها هم بگویند ما می‌خواهیم بیاییم دعای سمات بشنویم چه می‌گوییم؟! دلمان می‌خواهد دعای سمات بشنویم، دعای سمات مگر

فقط مال شما است؟ ما هم دلمان می‌خواهد دعای سمات بشنویم یا هر مجلسی که فرض کنید که در آن بالاخره محدودیتی باشد. اینها مسائلی است که بایستی در نظر گرفت و توجه کرد لذا از این به بعد بنده نسبت به این مسأله عکس العمل نشان می‌دهم.